

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی

ایران (راه کارگر) به مناسبت اولین سالگرد قتل‌های زنجیره‌ای

یکسال از ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای گذشت و هنوز فریاد دادخواهی بستگان و یاران قربانیان جنایت، بی‌آن‌که پاسخی بیابند بر آسمان است، و هنوز تلاش سازمان دهندگان قتل‌ها برای بستن این پرونده و گریز از بن بست به جایی نرسیده است. و اگر قرار باشد سرگردانان جمهوری تعقیب پرونده را برعهده داشته باشند، وضع بر همین منوال خواهد ماند. تنها نگاهی به عمل‌کرد سازمان قضایی نیروهای مسلح و کمیته پی‌گیری پرونده قتل‌ها نشان می‌دهد که این دستگاه‌ها تلاش مستمری به عمل آورده‌اند تا از طریق نابود کردن اسناد و شواهد، کم کردن ردپاها، سرگردان کردن وکلا و شاکیان، ایجاد شواهد انحرافی و تخریب اطلاعات، واقعیت را مخفی کرده و مسببین و قاتلان اصلی را که همه می‌دانند در بیت رهبر لانه دارند ... از مخممه برهانند. اختراع مسأله محافل توطئه‌گر، واجبی خوراندن به سعید امامی، بستن نشریاتی که گوشه‌هایی از حقیقت را افشاء می‌کردند و حتی حمله جنایتکارانه به کوی دانشگاه برای ایجاد انحراف و انصراف از پی‌گیری قتل‌ها در متن و حول و حوش این تلاش مستمر برای جلوگیری از روشن شدن حقیقت، توسط خود مقامات مسئول تعقیب پرونده صورت گرفته است.

بی‌تردید ماجرای هولناک قتل‌های زنجیره‌ای نقطه عطفی در تاریخ حیات مخوف جمهوری اسلامی است. قبل از این ماجرا رژیم، هم بسیار جنایت کرده بود و هم بسیاری از این جنایات را مخفیانه صورت داده بود. نمونه وحشتناک و کم‌سابقه آن، قتل‌عام دردناک زندانیان سیاسی در شهریور ۱۳۶۷ بود. تفاوت در این است که قبلاً سرگردانان رژیم در نقش قانون‌گزاران سرکوبگر عمل می‌کردند، اما این‌جا نقش قانون‌شکنان تبه‌کار را ایفا کردند. این امر فقط بدین معنی نبود که دیگر سرکوب به شیوه‌های قبلی کافی نبود، بلکه بدین معنی هم بود که رژیم دریافت کرده بود که مردم، دفاع از حقوق شهروندی خود را رأساً به دست گرفته‌اند. آن‌ها خود را مجبور دیدند که در نقش توطئه‌گران بزه‌کار عمل کنند، چون مردم می‌رفتند دادستان خود باشند و سراسر کشور و خیابان‌های آن را به صحنه دادگاه بررسی جنایات رژیم تبدیل کنند. پس، سرگردانان رژیم در کشوری که خود بقیه در صفحه ۲

معنای "فمینیستی"

محاکمه عبدالله نوری

بابک مشتاق

عنوان: «اخلاق شادی و سبک زندگی». این مقاله در ششمین جلسه دادگاه عبدالله نوری از زوایای گوناگون توسط گشتاپوهای «دادگاه ویژه روحانیت» مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت تا به آقای نوری تفهیم کنند که درکسوت یک روحانی، به ترویج فساد و فحشاء در روزنامه خود پرداخته است. رهاسی وکیل مدافع عبدالله نوری ضمن رد اتهامات فوق‌الذکر گفت: «اگر به تمام موارد این مطلب توجه شود می‌بینیم که نویسنده در صدد هتاکی به مسائل دینی نبوده بلکه منظور وی نقد مسائل اجتماعی بوده است» وی افزود: «هر چند چادر حجاب برتر است اما در حال حاضر ما در دانشگاه‌ها مشکل حجاب داریم و از نظر قانونی نمی‌توانیم زنان را به پوشیدن چادر ملزم کنیم». خود عبدالله نوری نیز ضمن رد اتهام توهین به مقدسات و نقض قوانین شرع گفت که هدف آن مقاله به رسمیت شناختن سبک‌های مختلف زندگی و اخلاق در چهارچوب دین اسلام بوده و نه فراتر از آن. وی سپس به مقایسه وضعیت فعلی با وضعیت گذشته‌گان و از جمله تغییر مدارم فرامین شرعی خود روحانیون پرداخت. بقیه در صفحه ۲

محاکمه عبدالله نوری مدیر مسئول روزنامه «خرداد» و یکی از مهره‌های کلیدی روحانیت حاکم در تمام دو دهه حاکمیت‌اش، اگر چه اکنون به پایان رسیده و دادگاه ویژه روحانیت او را به ۱۵ فقره «جرم خطرناک» محکوم نموده -جرم‌هایی که اگر «خودی» نبود، هر یک برای اعدام او کافی بود- با این همه هنوز مضامین اتهامات و دفاعیه نوری مورد بحث و بررسی محافل مطبوعات ایران و جهان است. از میان آن ۱۵ فقره اتهام -که انسان را به یاد دادگاه‌های تفتیش عقاید در قرون وسطی می‌اندازد- یک مورد به‌طور مستقیم به مسئله زنان و نیز مظاهر یک زندگی عرضی مربوط می‌شود. در ششمین جلسه دادگاه، هم نکرنام دادستان و هم سلیمی رئیس دادگاه رسماً عبدالله نوری را به مخالفت با «امر به معروف و نهی از منکر»، دفاع از «بدحجابی» و آزادی پوشش، دفاع از بی‌بندوباری و ترجیح شادی و پایکوبی بر عزا و سوگواری، و تشویق زنان و جوانان به دوری گزیدن از سنت‌های شرع انور متهم کردند. بهانه آن‌ها چاپ مقاله‌ای در شماره ۲۰-خرداد ۷۸ روزنامه «خرداد» بود تحت

افشاء جنایات رژیم اسلامی علیه زنان ایران در پرتو حقایق جدید

آزاده ارفع

امروزه دیگر همگان می‌دانند که سیاست رژیم جمهوری اسلامی در قبال زنان بر آپارتاید جنسی استوار است و هدف فقهای حاکم از ابتدای به قدرت رسیدن‌شان، حذف زنان از تمامی عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بوده و می‌باشد. اما هر از چند گاهی، اخبار هولناکی از نتایج اعمال سیاست‌های ارتجاعی زن ستیزانه‌ی آنان به گوش مردم ایران می‌رسد و ابعاد فاجعه و بدبختی حاصل از حکومت بیست ساله رژیم اسلامی را در معرض قضاوت افکار عمومی قرار می‌دهد.

اخیراً خبری در روزنامه عصر آزادگان مورخ ۱۹ آبان، از قول غلامرضا انصاری رئیس سازمان بهزیستی ایران درج شده است که بخشی از حقایق بقیه در صفحه ۳

اخراج کارگران مهاجر در ایران و وظایف جنبش کارگری

حشمت محسنی در صفحه ۴

مراسم بزرگداشت فروهرها

در صفحه ۳

مراسم بزرگداشت مجید شریف

در صفحه ۴

کارگران و زحمت‌کشان

در صفحه ۴

دنباله از صفحه ۲ اعلامیه کمیته مرکزی.....

را مالک و حاکم الهی آن می دانند، آن طور عمل کردند که در خارج از مرزها؛ و قتل مخالفان در داخل کشور را به همان ترتیب طرح ریزی و اجرا کردند که ترور مخالفان در خارج مرزها را. و هدف نیز همانند ترورها در خارج کشور، عبارت بود از مرعوب کردن مردم و مجبور کردن آن‌ها به انصراف از اعاده حقوق خود. اما در یک سالی که از این ماجرا گذشت، معلوم شد هیچ چیز عوض نشده است. مردم همچنان دادخواه حقیقت ماندند و با تقبل همه مصائب و خطرات علیه رژیم اعلام جرم کردند و کیفرخواست صادر نمودند.

پس از ۱۸ تیر ۷۸، ده‌ها هزار نفر با دانشجویان به خیابان‌ها ریختند و "قاتل فروهرها" را "زیرعبای رهبر" نشان دادند و از سرکردگان رژیم خواستند "حیا کنند و حکومت را رها کنند". از طرف دیگر سرکردگان رژیم هم همان بزهکاران توطئه گر مخفی کار باقی ماندند که با انهدام شواهد پرونده بر جرایم خود افزوده‌اند.

تجربه یک‌ساله نشان می‌دهد که رژیم اسلامی امکان افشای حقایق مربوط به قتل‌ها را ندارد، زیرا اگر پرونده قتل‌ها به طور واقعی پی‌گیری شود پای مقامات اصلی رژیم به میان کشیده خواهد شد و آنگاه به اصطلاح "امنیت ملی" (و در واقع امنیت رژیم اسلامی و جنایتکاران سرکرده آن) به خطر خواهد افتاد. در این رابطه نه فقط جناح حاکم که قتل‌ها را سازمان داده است، بلکه حتی اصلاح طلبان رژیم حاضر نیستند از مرز معینی فراتر بروند. اظهارات خود آن‌ها نشان می‌دهد که آن‌ها هم اکنون اطلاعات کاملی از فتوادهندگان، سازمان دهندگان و مجریان قتل‌ها، رده بندی آن‌ها به لحاظ نقش‌شان در طرح ریزی و اجرای قتل‌ها در دست دارند ولی حاضر به افشای آن‌ها نیستند. اصلاح طلبان هم به مسئله قتل‌ها به عنوان وسیله‌ای برای تقسیم قدرت نگاه می‌کنند نه به عنوان جنایتی که باید در معرض دادخواهی قرار گیرد.

اما این خون‌ها که مظلومانه بر زمین جاری شد نباید تباه گردد، نه فقط به خاطر دادخواهی از قربانیان، نه فقط به خاطر عشق به حقیقت، بلکه به خاطر آینده ایران و نسل جوان باید حقیقت افشا گردد و قاتلان کیفر ببینند، زیرا قتل‌های زنجیره‌ای پایان سلسله جنایات رژیم نیست. اگر راز آن مکتوم بماند، تدارک قتل آزادی و آزادی خواهان، موفق از آب درآمده است.

افشای حقیقت بدون یاری و فعالیت پی‌گیر دادخواهان واقعی قتل‌ها ممکن نیست. در درجه اول خانواده و وابستگان شهدای قتل‌های زنجیره‌ای، بعد همکاران، اهل قلم و نیز تمام آزادی خواهان در داخل و خارج ایران. حال که مسئولان، پرونده شواهد را نابود و ردپاها را گم می‌کنند، باید یک شبکه ارتباط درونی ایجاد کرده، اطلاعات را جمع‌آوری نموده و آن‌ها را در اختیار رسانه‌ها قرار داد. باید یک جنبش دادخواهی وسیع سازمان داد که به کمک همه‌ی ابزارها و نهادها چه در داخل کشور و چه در سطح بین‌المللی بر رژیم فشار آورد.

با فشار این جنبش می‌توان انجمن‌های قلم در کشورهای خارجی و نهادهای دفاع از حقوق بشر را ترغیب کرد که در جهت اعزام یک هیأت بی‌طرف بین‌المللی به ایران برای بررسی پرونده قتل‌ها اقدام مؤثر به عمل آورند.

ترورهای رژیم در خارج از کشور سرانجام در دادگاه می‌کونوس به دادخواهی کشیده شد و می‌ج مجرم در آن باز شد. آن دادگاه در راه ادامه ترورها در خارج، دشواری ایجاد کرد. قتل‌های زنجیره‌ای باید به یک دادگاه می‌کونوس در داخل کشور منجر شود و دست رژیم را از ادامه جنایات کوتاه کند. ۳۰ آبان ۱۳۷۸

دنباله از صفحه ۱ معنای "فمینیستی"

عبدالله نوری در دفاعیات خود، نه ادعای سکولاریسم دارد، نه نقدی بر نقض حقوق پایه‌ای زنان در دین اسلام دارد، نه تمایلی برای دفاع از آزادی پوشش و بنابراین لغو قانون حجاب اجباری دارد، نه مدافع برابری کامل زن و مرد در تمامی حوزه‌های زندگی است، نه از آزادی بی‌قیدوشرط عقیده، بیان و تشکل برای زنان و جوانان، آزادی معاشرت و دوستی جنس‌های مخالف در خارج از روابط ازدواج و دخالت فعال و بدون تبعیض نسبی از جمعیت کشور در امور ورزشی، هنری و غیره دفاع می‌کند و نه حتی حاضر به نقد جدی دو دهه آپارتاید جنسی در ایران است. بنابراین او چه گفته و یا در روزنامه‌اش به چاپ رسانده که این چنین توسط گماشته‌گان ولی فقیه مورد خشم و غضب قرار می‌گیرد؟

سخن گفتن از سبک‌های مختلف زندگی و اخلاق و مجاز بودن آن‌ها در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی، یعنی چیزی که عملاً وجود دارد و رژیم نیز نمی‌تواند مانعی در برابر آن ایجاد کند، یعنی نمی‌تواند یک نوع سبک به‌غایت سنتی و طالبانی را بر مردم تحمیل کند، ابداً "جرم" دندان‌گیری نیست که بتوان با تکیه بر آن حتی طبق قوانین خود رژیم، سند محکومیت عبدالله نوری را امضاء کرد. بنابراین وقتی او از "اخلاق و سبک‌های زندگی" رایج در ایران کنونی فراتر نرفته، سبک‌هایی که خود رژیم نیز ناگزیر از تحمل آنها شده، چرا باید محاکمه و مجرم شناخته شود؟ دلیلش کاملاً واضح است. نوری با چاپ آن مقاله در "خرداد" به شکست بزرگی اعتراف نموده: شکست بیست سال جور و فشار ج. ا. در برابر مقاومت مدنی مردم برای یک زندگی عرفی. پس مسئله این نیست که "اخلاق" مورد حمایت نوری فراتر از نرمی است که حی و حاضر در جامعه ساری و جاری است، مسئله برای محافظه‌کاران این است که چرا نوری زندگی تحمیل شده از سوی مردم بر نظام را به یک "نرم" تبدیل می‌کند و با اینکار به قداست و تغییرناپذیری احکام شرع ضربه می‌زند. بگذریم که در تحلیل نهایی، چه این اتهام و چه ۱۴ مورد دیگر اساساً برای تحقق یک پروژه بزرگتر صورت می‌گیرد که چیزی نیست جز مجموعه دساتس جناح حاکم برای جلوگیری از پیروزی جناح اصلاح طلب در انتخابات مجلس ششم.

عبدالله نوری حتی اگر زندانی نشود و به پیش کدیورها فرستاده نشود، به احتمال زیاد از شرکت در انتخابات مجلس و نیز انتشار تریبون مهمی چون روزنامه "خرداد" محروم خواهد شد. اما نکته مهمی کسه در این میان باید به آن توجه نمود ظرفیت خود جناح اصلاح طلب برای

استقرار یک زندگی مدنی و عرفی واقعی است. در سال‌های اخیر این فقط عبدالله نوری نبوده که خواسته دین و از جمله احکام اخلاقی آنرا "امروزی" کند و با سبک‌های معین و کنترل شده‌ای از زندگی مدرن آشتی دهد. پیش از او هم سروش و هم کدیور سعی می‌کردند به این مسئله از جایگاهی فلسفی و جامعه‌شناسانه نزدیک شوند. اما آیا می‌توان به دفاع از جامعه مدنی، زندگی عرفی، سبک‌های گوناگون اخلاقی، برابری زن و مرد و غیره پرداخت اما در همان حال با تلفیق دین و دولت و از جمله انطباق قوانین قضایی با احکام شریعت اسلام در نیفتاد؟ یعنی می‌توان بدون دفاع از یک جامعه سکولار و مبتنی بر مبانی جهان‌شمول حقوق بشر، داعیه دفاع از یک زندگی عرفی را داشت؟ پاسخ ما قطعاً منفی است. جامعه عرفی و مدرن در ایران شکل نمی‌گیرد اگر نخواهیم دو عمل را به موازات هم پیش ببریم: ۱- جدائی کامل دین از دولت، و تبدیل مذهب به امر خصوصی انسان‌ها، و ۲- نقد خود احکام اسلام.

به همین خاطر نوری‌ها، سروش‌ها و کدیورها هر قدر هم بخواهند در نقش "لوتر" ظاهر شوند و با طالبانیزه کردن جامعه مخالفت ورزند، مجبورند اعتراف کنند که بسیاری از احکام جاری در جمهوری اسلامی ریشه‌های عمیقی در قرآن، نهج‌البلاغه و دیگر کتب مورد استناد روحانیت دارند. مثلاً چگونه می‌توان به برابری کامل زن و مرد، آزادی پوشش، پایان دادن به برتری مردان بر زنان در اموری چون طلاق، همسرگزینی، سرپرستی کودک، ارث، شهادت و غیره معتقد بود اما در عین حال در این خیال به سر برد که "اسلام به ذات خود ندارد عیبی، هر عیب که هست در مسلمانی ماست". حال آن‌که می‌دانیم آب از سرچشمه گل‌آلود است، اگر چه ممکن است در میانه مسیر نیز جمعی بر آن گل افزوده باشند. این تناقض بنیادی جناح اصلاح طلب اما، بار دیگر ثابت کرد که در این مورد نیز هم چون سایر حوزه‌های "توسعه سیاسی" قادر به ایجاد تغییرات ریشه‌ای و دندان‌گیر نیستند و مادام که چنین است استحاله آن سرابی بیش نیست. با این همه، شکاف‌هایی از این دست در میان بالائی‌ها و ایجاد تردید و احساس هزیمت مداوم در صفوف آن‌ها، به مردم -علی‌الخصوص زنان و جوانان- امکان می‌دهد که ضمن گسترش نافرمانی مدنی و به ریشخند گرفتن محکمتات و "مقدسات" حکومتیان، جنبش توده‌ای و مستقل خود را برای ایجاد ایرانی آزاد، سکولار، مدرن، مدنی و آباد و تحت حاکمیت ارگان‌های اقتدار اکثریت مردم سازمان دهند و آنگاه همچون پتکی بر فرق رژیم عصر شترچرانی فرود آورند.

انصاری در همایش "جایگاه زن در سرپرستی خانواده" گفته است که: «بر اساس آمارهای غیر رسمی حدود سه میلیون خانواده را زنان سرپرستی می‌کنند که اکثر آنها بالای ۵۰ سال سن دارند». وی اضافه نمود: «۷۰ درصد زنان نان‌آور خانواده‌ها، فقیرند و دو سوم بیسوادان را نیز زنان تشکیل می‌دهند. در صورتی که نرخ اشتغال مردان نسبت به زنان ۸۵ به ۱۵ درصد است».

بر پایه‌ی این اعتراف، میلیون‌ها نفر از شهروندان کشورمان، تحت سرپرستی زنانی هستند که اکثراً سن‌شان بالای ۵۰ سال بوده، از سواد ابتدائی محرومند و در مقایسه با مردان شانس شغلی‌شان فاجعه‌بار است. این‌ها همان کسانی هستند که در نتیجه اعمال سیاست آپارتاید جنسی از هرگونه امکان برای دست یافتن به حداقل شرایط زیست محروم شده و بدین ترتیب همراه خانواده‌های‌شان به اعماق فقر و فلاکت پرتاب شده‌اند بطوریکه امروز این زنان زحمتکش و خانواده‌های‌شان در آتش جهنمی بنام جمهوری اسلامی می‌سوزند.

سرنوشت فاجعه‌بار این سه میلیون خانواده، یکبار دیگر سیاست رژیم اسلامی در ارتباط با سرکوب و خانه نشین کردن زنان از طریق تبلیغات، خشونت و وضع قوانینی چون «طرح بازنشستگی زود هنگام زنان»، «پرداخت حقوق به زنان خانه‌دار»، «کاهش ساعت کار زنان»، «خصوصی کردن مهد کودک‌ها»، «گرفتن اجازه کار از مرد خانواده» و... را در ترازوی قضاوت قرار می‌دهد.

شکی نیست که تیغ تیز بحران اقتصادی در درجه اول پیکر این خانواده‌ها را از هم می‌برد. گسترده شدن گدائی، پیدایش پدیده کودکان خیابانی در سطح وسیع و به عنوان یک پدیده اجتماعی، شیوع خودفروشی و انواع و اقسام آفتهای اجتماعی دیگر، حاصل سیاست زن‌ستیزانه‌ای است که اکنون زندگی میلیون‌ها خانواده را در معرض نابودی کامل قرار داده است..

اما روشن است که عواقب هلاکت بار سیاست زن ستیزانه رژیم اسلامی فقط به همین جا ختم نمی‌شود. بحران اقتصادی فراگیری که به چهار گوشه‌ی جامعه ما سرایت کرده است به اندازه‌ی عمیق است که زنان برای تامین حداقل معاش خانواده‌هایشان ناچار به کار هستند. زنان اکثر خانواده‌های تهیدست، زحمتکش و متوسط اگر کار نکنند مرد خانواده به تنهایی حتی با دو یا سه شغله شدن قادر به تامین هزینه‌های زندگی‌شان نخواهد بود. با این حال در شرایط اسفبار کنونی، در مجامع رسمی رژیم، صحبت از هر چه بیشتر محدود کردن کار زنان تحت عنوان حفظ "حیثیت" خانواده می‌شود که خود به معنای به نیستی

کشاندن زنان و خانواده‌هایی است که نیاز به کار زن در خانواده دارند. در این رابطه معاون دادگستری استان تهران، شهبین دخت داوودی، در همین همایش "جایگاه زن در سرپرستی خانواده" می‌گوید: «در زمان بلاتکلیفی زوج و وقوع اختلاف در زندگی مشترک و ترک منزل از ناحیه یکی از زوجین، اشتغال زن در صورتی که مخالف با حیثیت خانوادگی نباشد، بلامانع است». (روزنامه عصر آزادگان ۲۳ آبان)

سخن این گماشته‌ی آپارتاید جنسی نشان می‌دهد که حتی در شرایطی که زن بلحاظ معیشت در بین زمین و آسمان معلق شده و زندگی‌اش در تهدید کامل قرار می‌گیرد تاریک‌اندیشان ضدزن، حاضر نیستند به طور سرراست به کار زن برای فراهم آوردن شرایط زیست خود و فرزندانش رضایت دهند. برآستی که هیچ نکبت و آفتی بالاتر از حکومت اسلامی علیه زنان ایران وجود ندارد. باید پرسید مگر محروم کردن زنان از حق کار و اسیر و برده کردن آنان، روا داشتن بدترین نوع بی‌حیثیتی علیه زنان ایران نیست؟ ستمی که رژیم اسلامی علیه زنان ایران و بویژه اکثریت زنان ایران که به طبقات پائین جامعه تعلق دارند، اعمال می‌کند در شرایطی صورت می‌گیرد که در ایران هیچ نوع شبکه تامین اجتماعی برای حمایت از مادران تنها وجود نداشته و ندارد. در چنین شرایطی مشروط کردن اشتغال زنان تنهائی که سرپرست خانواده‌های‌شان می‌باشند به معیارهای بااصطلاح رعایت حیثیت خانوادگی در حقیقت صدور حکم نابودی مادران و زنان تنهاست.

غلامرضا انصاری برای سرپوش گذاشتن بر حقایق بالا، که هر انسان آزاده‌ای را به فریاد وامی‌دارد، می‌گوید: «مسایل زنان باید در زمینه های حقوقی، قضایی، روانی، اجتماعی، مشاوره‌ای و اقتصادی مورد بحث و گفت‌وگو قرار گیرد. باید زندگی زنان فاقد اشتغال درآمدزا یا دارای شوهران زندانی، معتاد و متواری، تامین شود و مسایل مالی آنان بویژه زنان سرپرست خانوار از طریق قانونی حل گردد. ما این توان را داریم که در دنیا بحث "جامعه رفاه" را مطرح کنیم و هدف‌های "جامعه رفاه" را در عرصه‌های اجتماعی پیاده کنیم». شاید امثال انصاری‌ها زنان ایران را احمق پنداشته و می‌خواهند با وعده‌های دروغین، قوانین عهد بوقی را به آنان تحمیل کنند. چه سخنی از جامعه رفاه می‌تواند در میان باشد در شرایطی که در برنامه سوم پیشنهادهی دولت خاتمی به مجلس اسلامی قرار است همین یارانه‌های موجود نیز زده شده و بار بحران به طور کامل بر سر خانواده‌های کم درآمد سرشکن شود. "جامعه رفاه" اسلامی همین نکبت و فلاکتی است که بیش از دو دهه تمام به خورد مردم و بویژه زنان ایران داده می‌شود.

زنان ایران و بویژه زنان خانواده‌های تهیدست،

مراسم بزرگداشت فروهرها

مراسم بزرگداشت پروانه اسکندری و داریوش فروهر در روز یکشنبه ۳۰ آبان ۷۸ در اولین سالگرد قتل جنایت‌کارانه‌شان در مسجد فخرآباد تهران با شرکت صدها نفر برگزار شد. در این مراسم پرستوفروهر در باره پدر و مادرش سخن گفت و از مردم خواست داد آن‌ها را از بیدادگران بگیرند. علی‌اکبر معین فر وزیر نفت دولت موقت نیز در این مراسم سخن رانی کرد و گفت: «مدتی قبل عده‌ای، این جلادی‌ها را با نام خدا آغاز کردند و خدا را در قالب شیطان به مردم معرفی کردند. قتل مرحوم کاظم سامی و بسیاری از اندیشمندان و دگراندیشان دیگر نیز در این زنجیره بود. مرحوم شمس‌الدین امیرعلایی در حالی که در تصادف رانندگی کشته شد که هیچ اثری از ضارب او پیدا نشد. چطور می‌توان از بلایی که بر صاحبان اندیشه رفت یاد نکرد. چطور می‌توان از قتل مهندس براننده در مشهد و آن دیگری در یزد و دیگری در کرمان یاد نکرد. هنوز چهلمین روز درگذشت فروهرها برگزار نشده بود که ۲ نفر دیگر از نویسندگان کشور نیز به قتل رسیدند». او سپس با اشاره به توطئه‌ای که برای سرنگونی اتوبوس حامل اندیشمندان طراحی شده بود، قتل عده‌ای از اندیشمندان و دگراندیشان را در سال‌های گذشته حلقه‌ای از زنجیره قتل‌های زنجیره‌ای دانست و خطاب به تهیه‌کنندگان برنامه «هویت» گفت: «تهیه‌کنندگان برنامه هویت چه کسانی بودند که حمله خود را متوجه روشنفکران و دگراندیشان کردند». و خطاب به جبهه دوم خرداد نیز گفت: «کسانی که فکر می‌کنند دوم خرداد را به وجود آورده‌اند، با انحراف از راهی که به مردم وعده داده‌اند تمام حیثیت سیاسی خود را از دست می‌دهند». در پایان مراسم همچنین بیانیه‌ای به امضای احمدصدرحاج سیدجوادی از سوی مجری برنامه خوانده شد که در آن اعلام شده است: «کمیته‌ای با عنوان کمیته دفاع از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای تشکیل شده است و علاقه‌مندان به اجرای عدالت در کشور می‌توانند در صورت تمایل با این کمیته هم‌کاری کنند و اطلاعات خود را در زمینه این قتل‌ها در اختیار این کمیته قرار دهند». در پایان مراسم نیز شرکت‌کنندگان به منزل فروهرها رفتند و در حیاط منزل وی حدود ۳۰۰ شمع روشن کردند.

کارگر و زحمتکش و خاصه زنانی که سرپرست خانواده‌های‌شان هستند نباید دست بر روی دست بگذارند. باید به میدان آمده و خواهان اولاً- تامین برابری کامل زنان و مردان در امر اشتغال و ثانیاً- ایجاد یک شبکه تامین اجتماعی پیشرفته برای حمایت از خانواده‌هایی شوند که زنان تنها و بویژه زنان سالمند، سرپرستی آن‌ها را به عهده دارند. زنان باید برای پیش‌برد موفق این پیکار و برای دفاع از خواسته‌های خود تشکل مستقل خود را که راز قدرت و موفقیت آن‌ها در مبارزه علیه آپارتاید جنسی است- بنا کنند!

اخراج کارگران مهاجر در ایران و وظایف جنبش کارگری

حشمت محسنی

مجلس شورای اسلامی در جریان رسیدگی به «سیاست‌های اشتغال» در لایحه برنامه سوم توسعه اقتصادی دولت خاتمی در جلسه علنی دوشنبه ۲۴ آبان ۷۸، در یک اقدام کاملاً حساب شده، پیشنهاد کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس مبنی بر جلوگیری از حضور نیروی کار غیرمجاز خارجی در بازار کار کشور را تصویب کرد. و «دولت را موظف به اخراج تمامی کارگران خارجی فاقد پروانه کار تا پایان سال آینده از کشور و انتقال آن‌ها به کشور متبوعشان کرد» و مقرر کرد: «کارفرمایانی که اتباع خارجی فاقد پروانه را به استخدام درآوردند بابت هر روز اشتغال غیرمجاز هر کارگر معادل ده برابر حداقل دست‌مزد روزانه جریمه شوند. این جریمه در صورت تکرار تخلف دو برابر خواهد شد». به این ترتیب اخراج کارگران مهاجر ساکن کشور از حالت فراقانونی خارج شده و مجوز قانونی نیز به دست می‌آورد.

این اقدام رژیم اسلامی آثار و عوارض خطرناکی در بر دارد که جنبش کارگری کشور نمی‌تواند بدون یک سیاست سنجیده، بدون یک احساس مسئولیت اخلاقی، مقابله مؤثری در برابر آن سازمان دهد. تردیدی نیست که رژیم اسلامی از طریق معطوف کردن توجه بیکاران و انبوه توده‌های تهی دست به کارگران مهاجر، قصد دارد منشأ بحران اقتصادی و بیکاری کشور را مه‌آلود کرده و جهت آن را منحرف سازد. این سیاست رژیم اولاً- سهم جمهوری اسلامی و تناقضات ساختاری سرمایه‌داری در ایران را به پشت صحنه می‌راند و ثانیاً- روحیه خارجی‌ستیزی را در میان نه تنها اقشار مرفه بلکه اساساً در میان توده‌های تهیدست دامن می‌زند. اما «اتباع خارجی» را منشأ بحران بیکاری قلمداد کردن، آگاهی وارونه‌ای است که با تمام قدرت باید آن را افشاء کرد. یک حساب سردستی و یک نگاه گذرا نشان می‌دهد که کمیت کل مهاجرین ساکن کشور در اغراق‌آمیزترین آمارها از یک میلیون نفر تجاوز نمی‌کند. در حالی که آمار بیکاران کشور را حتی با خوش‌بینانه‌ترین ارزیابی‌ها نمی‌توان از ۵ میلیون نفر کمتر دانست. بنابراین سؤال این است منشأ بیکاری این نیروی عظیم میلیونی را باید در کجا جستجو کرد؟

واقعیت این است ابعاد و کمیت گسترده بیکاران کشور را نه می‌توان صرفاً با سیستم سرمایه‌داری ایران توضیح داد و نه با سیاست‌های سلطنت پهلوی. تردیدی نیست که در همه کشورهای سرمایه‌داری جهان وجود بیکاران واقعی است انکارناپذیر؛ و «ارتش ذخیره بیکاران» جزء ذات و ساختار سرمایه‌داری محسوب می‌شود. اما سؤال این است چرا در ژاپن بیکاری ۲ درصد است و در ایران نرخ بیکاری تا به این حد بالا رفته است؟ پاسخ این سؤال روشن است. نابودی ذخایر ارزی کشور در جنگ

هشت ساله، غارت ته‌مانده‌های ثروت ملی کشور در دوران بازسازی اقتصادی رفسنجانی، بی‌سیاستی جمهوری اسلامی پس از دوران رفسنجانی و بالاخره وجود خود جمهوری اسلامی که با مولدیت و بارآوری حتی در چارچوب سرمایه‌داری مخالفت می‌ورزد و در روند آن اختلال می‌کند، از جمله عوامل گسترش نرخ بیکاری در کشور محسوب می‌شود. به علاوه در ایران تنها یک بخش و آن هم بخش انگلی، دلال صفت و سوداگر فعال است که در ذات خود اشتغال زدا و غیرمولد است. بنابراین منشأ گسترش بیکاری و بحران اشتغال را نه در کارگران مهاجر بلکه در وجود خود جمهوری اسلامی باید جستجو کرد. اما بحث اصلی در شرایط کنونی کشف علت گسترش بیکاری در ایران نیست. مسأله اصلی این است که جنبش کارگری نباید اجازه دهد که جمهوری اسلامی این سیاست غیرانسانی خود را به پیش ببرد. برای دستیابی به این هدف لازم است جنبش کارگری با هر جلوه از برخورد ناسیونالیستی و افغانی‌ستیزی به طور فعال مبارزه کند و وارد یک کارزار تعیین کننده شود. مسأله مهاجران افغانی مسأله جنبش کارگری ایران است؛ مسئله برخورداری از حق شهروندی مهاجران مسأله همه‌ی انسان‌های آزاده و مترقی است. با کم‌توجهی به این مسئولیت اخلاقی و به این وظیفه انترناسیونالیستی، حفره هولناکی دهان می‌گشاید که قبل از هر چیز دامن کارگران کشور را می‌گیرد. بنابراین به قول ارنست همینگوی «هر گاه یکی از ما می‌میرد، بشریت مرده است». برای عقب راندن سیاست خارجی‌ستیزی جمهوری اسلامی در قبال مهاجران، همبستگی کارگران لازم است، اما کافی نیست. نیروی عظیم مهاجران کشورمان باید متحد و متشکل شوند. تنها با اتحاد مهاجران، تنها با همبستگی با سایر برادران و خواهران آزادی‌خواه و مترقی ایرانی خود می‌توانند جمهوری اسلامی را به عقب برانند.

مراسم بزرگداشت مجید شریف

اولین سالگرد قتل مجیدشریف در روز پنج‌شنبه ۲۷ آبان ۷۸ در حسینیه ارشاد برگزار شد. سخن‌ران این مراسم حسن یوسفی‌اشکوری مسئول دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر شریعتی بود که در سخنان خود به بررسی قتل‌های زنجیره‌ای و اهداف آن پرداخت و گفت: «این همه از اهل قلم و اندیشه قربانی می‌شوند ولی تحلیل ارائه شده این است که این توطئه علیه نظام است. فروهرها، شریف‌ها، مختاری‌ها و پوینده‌ها نابود می‌شوند و تازه خانواده‌های این عزیزان بدهکار هم می‌شوند. و سپس افزود: «دانشجویانی که کتک هم خورده‌اند خیلی زود دستگیر و محاکمه می‌شوند اما معلوم نمی‌شود چه کسانی به دانشجویان یورش آورده‌اند. و سپس افزود: «حمایت‌های رسمی و غیررسمی باید از گروه‌های مخرب برداشته شود؛ هیچ‌کس باور نمی‌کند که این گروه‌ها از جایی تغذیه و حمایت نمی‌شوند. باید با متخلفان و جنایت‌کاران به‌طور جدی برخورد کرد در غیر این صورت باید در آینده منتظر چنین فجایعی باشیم

کارگران و زحمت‌کشان

تجمع اعتراضی کارگران شرکت سازنده‌ی لوازم خانگی

شنبه ۸ آبان ۷۸ (۲۰ اکتبر ۹۹)، کارگران شرکت سازنده‌ی لوازم خانگی در هشگرد کرج، که وابسته به بانک صنعت و معدن است، در اعتراض به عدم پرداخت ۱۰ ماه حقوق خود، در مقابل دفتر مرکزی شرکت در تهران تجمع کردند. این دومین اعتصاب و تجمع اعتراضی کارگران یاد شده است.

تحصن کارگران اخراجی شرکت سجاد

اوایل آبان ماه، ۸۴ تن از کارگران اخراجی شرکت سجاد، پیمانکار شرکت پتروشیمی ارومیه، با تحصن در مقابل استان داری و اداره کل کار آذربایجان غربی به اخراج خود اعتراض کرده و خواستار رسیدگی به وضعیت خود شدند. اکثر کارگران از سال‌ها پیش در بخش تعمیر و نگهداری شرکت پتروشیمی ارومیه مشغول به کار بوده‌اند و اکنون به دلیل قراردادی بودن، علی‌رغم بی‌کاری از مزایای ناچیز بیمه بیکاری محروم هستند. گفتنی است که یک شرکت پیمانکار جدید جای‌گزین شرکت سابق شده و استخدام مجدد کارگران اخراجی را مشروط به پذیرش شرایط جدید کرده که این شرایط مورد قبول کارگران قرار نگرفته است.

تعطیلی کارخانه نوشابه‌سازی بروجرد

کارخانه نوشابه‌سازی بروجرد که امسال هم‌زمان با سفر خاتمی به لرستان راه‌اندازی شده بود، اکنون بیش از یک ماه است که به دلیل مشکلات نقدینگی و ایراد در پروانه بهداشتی تعطیل شده و ۶۴ نفر از کارگران این کارخانه در وضعیت بلا تکلیفی به سر می‌برند. به گفته‌ی رئیس صنایع بروجرد کمبود نقدینگی این واحد تولیدی یک میلیارد ریال است و این واحد به دلیل نداشتن دستگاه‌های پاستوریزاتور و چیلر توانسته پروانه بهداشتی بگیرد.

اخراج هزاران کارگر در استان مرکزی

به گزارش روزنامه کار و کارگر مورخ ۹ آبان ۷۸، مدیرکل کار استان مرکزی طی سخنانی در جمع اعضای هیأت‌های تشخیص و حل اختلاف اداره کل کار این استان گفت که در سال گذشته از مجموع ۹ هزار و ۵۸۳ نفری که اخراج شده بودند، تنها ۷۵۳ نفر به کار خود بازگشتند. این در حالی است که معاون سیاسی و امنیتی استان دار در آغاز همان نشست گفته است که برای مقابله با بحران بیکاری در سال‌های آینده می‌بایست هر ۲۰ دقیقه یک شغل جدید در کشور ایجاد شود لازم به ذکر است که هیأت‌های تشخیص و حل اختلاف، مراجع رسیدگی به شکایات کارگران در زمینه اخراجی هستند.